

گفتگو با عضو سابق تیم شاهین مشهد که سال‌هاست جام فوتبال برگزار می‌کند

شاه غلام فوتبال محلات

هر طور بود توپ را کنار نگذاشتم و دنبال فوتبال را گرفتم، تا اینکه در ۲۰ سالگی به تیم شاهین مشهد دعوت شدم

فاطمه شوشتی - غلامحسین سلیمانی، یک فوتبالی است در مشهد، از آن فوتبال‌بست‌های قدیمی شهر که نامش را می‌توان در لیست بازیکنان دهه ۶۰ تیم شاهین پیدا کرد، از همان پایه توپ‌هایی که روزگاری به عنوان بازیکن تیم رقیب، مقابل اکبر میثاقیان ابومسلم قرار گرفته است، به عنوان مهاجم قد بلند شاهینی‌ها بازی مقابل مرحوم محمد اعظم، هافبک اسطوره‌ای خراسان را تجربه کرده و تا توانسته از دریبل‌های هنرمندانه و شوت‌های سنگین آن مرحوم درس گرفته است. درس‌هایی که بعد از رهایی جبرگونه فوتبال حرفه‌ای در جوانی، همراه او شده تا به عشق زمین سبز، توپ را از زمین نگذارد و بیفتد دنبال تشکیل تیم و بزرگ کردن علاقه‌مندان فوتبال. در این راه هم، تا توانسته، زحمت کشیده است؛ از گرفتن زمین برای بازی تا برگزاری جام‌های فوتبال. جام‌هایی که به طور مستقل در محلات برگزار کرده و تجربه‌هایش، چراغ راه فوتبال دوستان زیادی شده است؛ همچون رضاعنایتی که روزگاری در جام‌های فوتبال او به عنوان دروازه‌بان حضور داشته است. حالا تمام تجربیات گذشته، با جام‌های زرد و قرمزی در خشان، روی دیوار اتاق آقای سلیمانی در قاب عکس‌هاست، قاب‌هایی که هر کدامشان یک لیکنند بزرگ دارند از بچه‌هایی که به شوق مارادونا شدن، زیدان بودن و مسی نام گرفتن در کنار او پایه توپ شده‌اند. در بین تمام این نگاه‌ها هم «شاه غلام فوتبال محلات» اولین عبارت چشمگیری است که مابین همه تصویرها، نگاهمان را به خودش جلب می‌کند. مردی که انگار از همان اوایل جوانی آموزش و فوتبال، محور پررنگ زندگی‌اش بوده است تا امروز کارنامه‌ای را بر ایمان باز کند که در آن فهرست برگزاری بیش از ۲۰ جام محلی فوتبال ثبت است. به پنهانه همین خاطرات به خانه‌اش در مصلی رفتیم تا با او گفتگو کنیم، او هم بر ایمان در خلال صحبت‌هایش چند فن روی توپ زد که کاش می‌شد حرکات ظریف پاهایش را روی توپ لایه لایه جملاتش ببینید.

درست نیست که به توپ لگد بزنی؟! اما هر طور بود من توپ را کنار نگذاشتم و دنبال فوتبال را گرفتم، تا اینکه در ۲۰ سالگی به تیم شاهین مشهد دعوت شدم.

آن زمان تیم شاهین هم رده‌های سبک‌های شهر، که ابومسلم، توروب، هواپیمایی و استقلال نام داشتند، بود. در این تیم چهار سال حضور داشتم، به خاطر گریزهای بموقع و قد بلندم در ردیف مهاجم بازی می‌کردم. در این مدت من یک کارت زرد هم نگرفتم، اما ۲۰ گل به نام خودم ثبت کردم.

اوت‌های فراموش نشدنی اکبر میثاقیان

هنوز هم برای سلیمانی، تعقیب توپ و گریزهایش، وقتی با اکبر میثاقیان هم بازی شده، تازه باقی مانده است. بایادی از آن دوران می‌گوید: «از خودم تعریف نمی‌کنم، اما از دوستان قدیمی‌ام که بپرسید همه از تیز بودن من در فوتبال خواهند گفت. به خاطر همین همیشه همسرم می‌گوید اگر فوتبال را رها نمی‌کردی، الان توهم مثل آقای میثاقیان که به «اکبر اوتی» معروف شده به «غلام تیز»

۱۰ سال بیشتر نداشتم و خسته از سر کار برمی‌گشتم. آن قدر پشت در قهوه‌خانه‌های دور میدان برای تماشای فوتبال ایستاده بودم که یک روز، صاحب یکی از قهوه‌خانه‌ها، تا من را بیرون از مغازه در حال تماشای فوتبال دید، سرم دادوبیداد کرد که تو همیشه بدون دادن پول از تلویزیون قهوه‌خانه فوتبال تماشا می‌کنی؛ از این به بعد باید پول بدهی یا دیگر از نزدیکی این محل هم رد نشوی. البته من از این بابت نگرانی نداشتم، چون آن زمان تعداد قهوه‌خانه‌هایی که تلویزیون داشتند، زیاد بود.»

گریزهای بموقع و قد بلندم، مهاجمم کرد

«تفریح یعنی همین توپ بازی»، غلامحسین سلیمانی این را می‌گوید و با نشان دادن عکسی از دوران نوجوانی‌اش ادامه می‌دهد: «دائم توپی برای بازی در دستم بود. به خاطر همین، همیشه کتک‌خور برادرهایم بودم که با فوتبال میانه‌ای نداشتند. البته مادرم هم چندان موافق نبود و می‌گفت «غلام! در صحرای کربلا دشمنان امام حسین (ع) می‌تاختند و بر سرهای یاران امام لگد می‌زدند؛ برای همین این لگد زدن تو به توپ، مرا یاد این ظلم می‌اندازد و

با توپ به دنیا آمدم!

غلامحسین سلیمانی متولد سال ۱۳۴۲ و از ساکنان قدیمی مصلی است. آن طور که از حرف‌هایش پیداست، تا چشم باز کرده و راه رفتن آموخته، توپ اولین چیزی بوده که به پاهایش جان و به وجودش هیجان داده است: «از همان بچگی، توپ پلاستیکی و بازی با آن، تمام علاقه‌ام بود؛ به اندازه‌ای که همه می‌گفتند غلام با توپ به دنیا آمده، عاشقش بودم و تا وقت آزاد پیدا می‌کردم، مشغول فوتبال می‌شدم. خوب یادام است زمانی که کوچک بودم، درست همان موقع که علی آقا پروین گفت «دور سوت را نزده، تیم سه هیچ جلومی افتد» برای دیدن فوتبال و آشنایی با فن و فنونش، راهی پایین خیابان می‌شدم تا فوتبال را در قاب چهار گوش چوبی تلویزیون سازی و قهوه‌خانه‌ها تماشا کنم. تلویزیونی در خانه نداشتیم و بیشتر اوقات هم کارم همین بود. حتی زمانی که

